



سید جعفر سرور معتقد است که کار
 با مرکب و قلم، او را با کلام خدا مانوس کرد

۵۴

دلم را هنر به آیه ها گره زد



رنگ عکس: فهیمه فرخی/شهرآرا

پدر بزرگ ۶۳ ساله محله جلالیه
 خانواده را بزرگ ترین سرمایه عمرش می داند
 شیرینی زندگی با ۱۰ نوه

۶



۳

یافتن جایی برای توقف خودرو به دغدغه اهالی و
 کسبه بولوار حر تبدیل شده است
 رقابت هر روزه برای جای پارک!

۷

نیاز درختی، راوی روزهای انقلاب در محله
 کوی سلمان، به فرزند شهیدش پیوست
 پدر و پسر، در همسایگی هم

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۹۱۳۱۳۲۵ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

● مهرورزی نوجوانان در هفته وحدت

هم زمان با هفته وحدت و میلاد باسعادت حضرت محمد (ص)، گروه دختران هیئت نورالزهرا (ع) محله مهرآباد با حضور در جمع دختران اهل سنت این محله، برنامه ای برگزار کردند. در این دیدار، دختران هیئت با رفتن به در منازل، با اهدای هدیه و شیرینی، میلاد پیامبر اکرم (ص) و هفته وحدت را گرامی داشتند. این برنامه با هدف ارتباط و تعامل بیشتر میان دختران شیعه و اهل سنت در محله مهرآباد برگزار شد.



● پدر بزرگ ها همراه «مغز بادام»

عطائی پنجمین رویداد طرح، مغز بادام، با محوریت تجلیل از پدر بزرگ ها و توجه به نقش آنان در تربیت و پرورش نسل جدید، در مسجد علی ابن ابی طالب (ع) محله جلالیه برگزار شد. این برنامه با حضور جمعی از پدر بزرگ های محله و همراهی معاونت فرهنگی و اجتماعی منطقه ۵ اجرا شد. در این رویداد، با تجلیل از پنج پدر بزرگ محله که نوه ای خردسال داشتند، بر جایگاه و نقش آنان در انتقال تجربه، خاطرات و ارزش های خانوادگی تأکید شد. برگزاری این طرح همچنین فرصتی برای حضور پدر بزرگ هادر برنامه های اجتماعی محله و ایجاد ارتباط بیشتر میان نسل های مختلف خانواده ها فراهم کرد.

● مسابقه ای به نام «رهبر شهید»

نخستین دوره مسابقات فوتبال دستی «جام رهبر شهید» هم زمان با هفته وحدت و با حضور کودکان و نوجوانان محله امیرالمؤمنین (ع) برگزار شد.

این مسابقات با هدف ایجاد نشاط اجتماعی و فراهم کردن زمینه حضور نوجوانان در فعالیت های ورزشی محله شکل گرفت. شورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع)، کانون فرهنگی شهدای فاطمیون و مسجد حضرت ابوالفضل (ع) در برگزاری این رویداد همکاری داشتند.

شرکت کنندگان در قالب مسابقات فوتبال دستی بایکدیگر به رقابت پرداختند و برنامه در کنار محور ورزشی، فرصتی برای دورهمی کودکان و نوجوانان و مشارکت آنان در یک فعالیت جمعی فراهم کرد.

● یک عقد ساده در مسجد

هم زمان با سالروز ازدواج پیامبر اکرم (ص) و حضرت خدیجه (س)، مراسم عقد و ازدواج آسان یک زوج جوان محله امیرالمؤمنین (ع) در مسجد دوازده امام (ع) برگزار شد. این مراسم با حضور خانواده ها و جمعی از کودکان و نوجوانان محله همراه بود. اجرای برنامه توسط «عمو روحانی» و عروسک گردانی، از بخش های این جشن بود که فضای مراسم را برای کودکان و نوجوانان نیز متناسب کرد. پذیرایی ساده از حاضران و اهدای هدیه از سوی بانوان محله و اعضای شورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع) به زوج جوان، از دیگر بخش های این مراسم بود.



اولویت درخواست ها در حوزه فنی و عمران



نیکو عقیده پنجمین گزیده طبقه روال هر ماه حسین اکران، شهردار منطقه ۵، در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حاضر شد تا پاسخگوی درخواست های مردمی باشد.



حوزه فنی و عمران

یکی از ساکنان کوچه گلریز ۴، از آسفالت نامناسب این خیابان گفت. شهروند دیگری از خیابان گلبوی ۴ همین مشکل را مطرح کرد و یکی از ساکنان دیگر خیابان گلبو هم از مشکل آسفالت در سرتاسر این خیابان گلایه داشت.



حوزه ترافیک و حمل و نقل

شهروندی از خیابان شهید آوینی ۴۹ از خطر آفرین بودن این معبر، به دلیل سرعت زیاد خودروها خبر داد. یکی از اهالی کوچه محور ۲۱ هم از تردد موتورسوارها در این کوچه شکایت داشت.



حوزه فضای سبز

تماسی درباره کمبود روشنایی در بوستان مهر برقرار شد. شهروند دیگری هم به بسته بودن همیشگی سرویس بهداشتی در بوستان گل افشان اعتراض داشت.



حوزه برخورد با مشاغل مزاحم

شهروندی در تماس خود از مزاحمت یک تعمیرگاه در خیابان گلبوی ۱۶ گفت.



تماس های نامرتب

یکی از ساکنان خیابان وحدت از حقوق کم کارگران شهرداری گلایه کرد.



شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله در شماره پیش رو وضعیت روشنایی بوستان مهر را بررسی می کند.



تعداد تماس های شهروندان

۹ تماس



یافتن جایی برای توقف خودرو به دغدغه اهالی و کسبه بولوار حر تبدیل شده است

رقابت هر روزه برای جای پارک!

سحر نیکو عقیده | ظهر که می شود، خیابان حر شکل دیگری به خود می گیرد. رفت و آمد خودروها بیشتر می شود، حاشیه خیابان پر از خودروهای متوقف شده است و راننده ای که برای خرید یا انجام کاری وارد این محدوده شده، باید چشمش به دنبال فضای خالی باشد؛ فضایی که پیدا کردنش همیشه آسان نیست. اینجاد رفاصله خیابان حر ۴ تا خیابان حره ۳، در محدوده محلات پورسینا و کنه بیست، جای پارک فقط یک امکان برای توقف خودرو نیست؛ برای کسبه، فرصتی برای ماندن مشتری و برای ساکنان، بخشی از آرامش پایان یک روز کاری است. وقتی این فضا پیدانمی شود، خودروها به حاشیه پیاده روها، مقابل ورودی مغازه ها یا حتی به صورت دویل در کنار خیابان کشیده می شوند و هر توقف نامناسب، می تواند مسیر خودرو دیگری را ببندد.

در چنین شرایطی، ترافیک و کمبود جای پارک به هم گره خورده اند. خودروهایی که برای پیدا کردن جای توقف چند بار مسیر را بالا و پایین می کنند، به حجم تردد اضافه می شوند و خودروهایی که در محل نامناسب توقف کرده اند، از عرض مفید خیابان کم می کنند. نتیجه، معبری است که در برخی ساعات، عبور از آن به صبر بیشتری نیاز دارد.

● وقتی مشتری جای توقف ندارد

جواد کریمی، صاحب یک لوازم التحریر فروشی در خیابان حر ۲۲، از پشت ویتترین مغازه اش رفت و آمد خیابان را می بیند. به گفته او کمبود جای پارک از مشکلاتی است که هر روز با آن مواجه می شود؛ مشکلی که مستقیم روی کسب و کارش هم اثر می گذارد. او می گوید: مهم ترین مشکل ما همین جای پارک است. مشتری می آید، می خواهد پنج دقیقه داخل مغازه خرید کند، ولی جایی برای توقف ندارد. خیلی وقت ها اصلا بی خیال خرید می شود.

به گفته او، بسیاری از کوچه های این محدوده باریک و کم عرض هستند و ظرفیت توقف خودرو را ندارند.

او توضیح می دهد: اینجا بافت کوچه ها خیلی عجیب است؛ باریک و کم عرض! گاهی جا برای عبور خودروها هم نیست، چه برسد به جای پارک!

● اشغال جای پارک، توسط مشتریان بانک ها

کسبه معتقدند افزایش تعداد واحدهای خدماتی، به ویژه بانک ها، در سال های اخیر فشار بیشتری به فضای محدود پارک خودرو وارد کرده است. کریمی می گوید: حدود ۱۰ بانک در این راسته شعبه دارند که به جز یکی از آن ها، پارکینگ اختصاصی ندارند. وقتی این تعداد بانک کنار مغازه ها اضافه می شود، معلوم است که چنین وضعیتی پیش می آید. مراجعه کننده بانک نیز برخلاف مشتری یک مغازه، ممکن است مدت بیشتری در محل بماند. بنابراین یک جای پارک می تواند برای مدتی طولانی اشغال شود.

● یک توقف و احتمال درگیری

چند متر آن طرف تر، محسن کاریزی، یکی دیگر از کسبه خیابان حر، به وجه دیگری از این مشکل اشاره می کند. او می گوید: خیلی وقت ها یکی می آید به ناچار جلو مغازه ای پارک می کند. یکی جلو در خانه ای توقف می کند یا دو تا خودرو پشت سر هم پارک می کنند و خودرو جلویی دیگر نمی تواند بیرون بیاید. این ها همه باعث درگیری و دعوا و نزاع می شود.

به گفته کاریزی، وقتی فضای مناسب برای توقف پیدانمی شود، برخی رانندگان ناچار می شوند خودرو را در محلی متوقف کنند که برای صاحب مغازه یا ساکن خانه مزاحمت ایجاد می کند. گاهی هم توقف دویل، مسیر خروج خودرو دیگری را می بندد و صاحب آن خودرو باید منتظر بماند تا مسیر باز شود؛ «این اختلاف ها همیشه بایک تذکر ساده تمام نمی شود. گاهی صدای مشاجره بالای رود و کسبه اطراف برای پایان دادن به درگیری وارد ماجرا می شوند».

● مشکلات، گریبان گیر ساکنان هم هست

اگر برای کسبه، نبود جای پارک می تواند به معنای ازدست رفتن

مشتری باشد، برای ساکنان، مسئله بیشتر به پایان روز و زمان بازگشت به خانه گره می خورد.

صادق غلامی، یکی از اهالی که سال هاست در این محدوده زندگی می کند، می گوید: گاهی شب که خسته و کوفته به خانه برمی گردم، باید نیم ساعت دنبال جای پارک بگردم. جست و جوی چند دقیقه ای برای پیدا کردن جای پارک شاید در نگاه اول اتفاق مهمی نباشد، اما وقتی هر شب تکرار شود، به بخشی از دشواری زندگی روزمره تبدیل می شود. به ویژه در ساعاتی که کسبه هنوز مشغول فعالیت اند و خودروهای مراجعه کنندگان نیز در حاشیه خیابان قرار دارد، ساکنان برای پیدا کردن فضای نزدیک به خانه انتخاب های کمتری دارند.

در صحبت با اهالی، یک راهکار بیشتر از بقیه شنیده می شود: استفاده از زمین های خالی اطراف برای ساخت پارکینگ. یکی از اهالی می گوید: این همه زمین خالی در اطراف هست. اگر حداقل یکی از این زمین ها تبدیل به پارکینگ بشود، خیلی از مشکلات حل می شود.

کسبه نیز معتقدند ایجاد یک پارکینگ مشخص می تواند بخشی از خودروهای حاشیه خیابان را از معبر جمع کند. در این صورت، هم فضای بیشتری برای حرکت خودروها باقی می ماند و هم مراجعه کنندگان می دانند برای توقف باید به کجا بروند.

● زمین هست، اما امکان واگذاری نیست

برای پیگیری موضوع، گلایه اهالی و کسبه را با رئیس نواحی منطقه ۶ در میان می گذاریم. سید مجید پورحسینی می گوید: درخواست ایجاد پارکینگ در این محدوده بارها از سوی اهالی مطرح شده و موضوع نیز پیگیری شده است؛ با این حال، مشکل اصلی به مالکیت و کاربری زمین های خالی بازمی گردد.

او توضیح می دهد: این موضوع را اهالی بارها مطرح کرده اند و ما هم پیگیر بوده ایم. بخش شایان توجهی از زمین هایی که می توانست برای این کار مورد استفاده قرار بگیرد، کاربری شخصی یا مالک غیردولتی دارد و الزاماً کاربری پارکینگ ندارد.

به گفته وی، حتی در مواردی که برای استفاده از این زمین ها با مالکان مذاکره شده، توافقی که امکان اجرای طرح را فراهم کند به دست نیامده است.

پورحسینی می گوید: درخواست هایی که از طرف مالکان جهت تهاات برای واگذاری زمین مطرح شده، از نظر هزینه و حقوق و عوارض، برای شهرداری منطقی و قابل انجام نبوده است.

رئیس نواحی منطقه ۶ تأکید می کند که حل مشکل پارکینگ خیابان حر، نیازمند همکاری مالک زمین ها و دستگاه های مرتبط است و اگر زمین مناسبی در اختیار قرار بگیرد، امکان بررسی و پیگیری برای ایجاد پارکینگ وجود خواهد داشت.



سید جعفر سرور معتقد است که کار با مرکب و قلم او را با کلام خدا مأنوس کرد

دلم راهنر به آیه‌ها گره زد



فضایی آرام برای
خلوت و تمرین

نور از پنجره‌های بزرگ خانه به داخل تابیده و فضای پذیرایی را روشن کرده است. گوشه و کنار خانه گلدان‌های سبز دیده می‌شود؛ فضایی ساده که در کنار سکوت و آرامش فضا، حال و هوایی دل‌نشین به خانه داده‌اند. سید جعفر سرور می‌گوید برای ساعت‌ها نشستن پشت میز و نوشتن، چنین فضایی ضروری است؛ فضایی که ذهن را از شلوغی‌های روزمره دور کند و فرصت تمرکز بدهد. از نقش خانواده‌اش در شکل‌گیری این محیط هم می‌گوید: از همراهی همسر و فرزندان که سال‌ها همراه این سبک زندگی تا خانه به پناهگاهی آرام برای کار و تمرین او تبدیل شود.

کمی بعد از جاب‌لند می‌شود. وضو می‌گیرد و پشت میز کوچک چوبی‌اش می‌نشیند. چراغ مطالعه را روشن می‌کند، کاغذی سفید مقابلش می‌گذارد و قلم نی را آرام در دوات فرو می‌برد. لحظه‌ای مکث می‌کند؛ انگار پیش از نوشتن باید ذهن و دستش با هم هماهنگ شوند. بعد نوک قلم روی کاغذ می‌نشیند و نخستین حروف شکل می‌گیرند. آیه‌ای از قرآن آرام آرام زیر دستانش شکل می‌گیرد و صدای کشیده شدن قلم نی بر کاغذ در فضای خانه می‌پیچد؛ صدایی آرام و موزون که خودش می‌گوید سال‌هاست برایش آرامش بخش‌ترین موسیقی دنیا است.

اما ریشه این علاقه و دلبستگی را باید خیلی دورتر جست و جو کرد؛ در سال‌های کودکی و در خانه‌ای قدیمی در همین حوالی. سید جعفر سرور از آن روزها با لبخند یاد می‌کند و می‌گوید: خانه پدری من در خیابان چمن بود. پدر و مادر هر دو سید بودند و هر دو هم ریشه روستایی داشتند. زندگی ما کاملاً معمولی بود. پدرم مدتی دلاک بود و بعد هم دست فروشی می‌کرد. اما چیزی که همیشه در زندگی او پررنگ بود، انس عجیبش با قرآن بود. مادر هم اهل روضه‌های خانگی بود و خانه ما همیشه با نام اهل بیت (ع) و قرآن گره خورده بود. همین فضا باعث شد ما پنج برادر از همان کودکی با قرآن مأنوس شویم. پدرم هر شب ما را دور هم جمع می‌کرد و جلسه قرآن می‌گذاشت. آن روزها سنم کم بود و راستش خیلی وقت‌ها برایم خسته‌کننده بود. دوست داشتم مثل بقیه بچه‌ها بازی کنم و کمتر بنشینم پای درس و تلاوت. اما نمی‌دانستم همان شب‌هایی که گاهی بابتی حوصلگی می‌گذراندم، قرار است سال‌های بعد، زندگی‌ام را بسازد. نمی‌دانستم همان جلسات ساده خانوادگی، مرا برای تمام عمر به قرآن نزدیک می‌کند و مسیر زندگی‌ام را شکل می‌دهد.

پارچه نویسی بی‌وقفه
برای شهدا

علاقه‌اش به خوش‌نویسی از دیدن هنر برادرانش شروع شد؛ برادرهایی که هر کدام به شکلی با هنر سر و کار داشتند و میان آن‌ها، سید رضا، برادر بزرگ‌تر، زودتر از همه راه خوش‌نویسی را در پیش گرفت.

آن روزها اما روزهای معمولی نبود. جنگ بود و خبر شهادت جوان‌های محله یکی یکی به خانه‌ها می‌رسید. هر روز نام تازه‌ای شنیده می‌شد و پیکر شهیدی را به محله می‌آوردند. برادرش، سید رضا که خط خوشی داشت، شروع کرد به پرده نویسی برای شهدا. پرده‌های بزرگ را به حیاط خانه می‌آوردند و او با ساده‌ترین وسایل مثل چوب جارو و قلم موی نقاشی ساختمان، روی پارچه‌های بزرگ می‌نوشت؛ نام شهید را می‌نوشت، نام خانواده و جمله‌هایی برای بدرقه او مانند «عروج شهید مبارک».

کم‌کم خبر پارچه نویسی‌های سید رضا در همه جای شهر پیچید و از محله‌های دیگر هم خانواده‌ها به خانه‌شان می‌آمدند. آن روزها هنوز خبری از دستگاه‌های چاپ امروزی نبود و کمتر کسی می‌توانست نوشته‌هایی با خط خوش و در ابعاد بزرگ روی پارچه اجرا کند. برای همین، خانه آن‌ها کم‌کم به جایی برای پارچه نویسی شهدا تبدیل شد؛ آن قدر که به گفته سید جعفر سرور، شاید برای نزدیک به هزار خانواده پرده نوشته باشند.

او آن روزها فقط دوازده سال داشت و برادر دیگرش، ابوالفضل، هشت ساله بود. هردو کنار سید رضا

سحر نیکو عقیده می‌زی کوچک گوشه پذیرایی خانه دیده می‌شود؛ روی آن چند قلم نی، کاغذهای سفید و ابزارهای خوش‌نویسی کنار هم قرار گرفته‌اند. در گوشه‌ای دیگر چند جلد قرآن کنار هم چیده شده و رحل‌های چوبی به دیوار تکیه کرده‌اند. جزئیاتی ساده که از همان ابتدای نشان می‌دهد اینجا خانه مردی در محله چهنوست که سال‌های عمرش را با قرآن، تلاوت و خط سپری کرده است. رد علاقه‌اش به این دو هنر را باید در خانه پدری‌اش جست و جو کرد؛ جایی که پدرش، سید محمد سرور، هر روز پنج‌پسرش را دور هم جمع می‌کرد و جلسه قرآن می‌گذاشت.

قرائت قرآن برایشان برنامه‌ای گاه به‌گاه نبود و بخشی از زندگی روزانه‌شان شده بود. پنج برادر هر کدام دستی در این دو هنر داشتند و همین فضای خانوادگی، آرام آرام مسیر سید جعفر سرور را شکل داد. حالا سال‌ها از آن روزها گذشته است. خودش نزد استادان مختلف شاگردی کرده، آموخته و تمرین کرده و امروز آنچه را یاد گرفته است، به شاگردانش منتقل می‌کند؛ شاگردانی که هم در خوش‌نویسی و هم در قرائت قرآن پای درس او نشسته‌اند.

می‌ایستادند و کم‌کم می‌کردند. گاهی دست‌های کوچکشان رنگی می‌شد و گاهی رنگ روی پارچه می‌ریخت و کار را خراب می‌کرد. اما سید رضا هم راهی برای جبران پیدا می‌کرد؛ با کشیدن نقش گل و مرغ روی همان قسمت، خرابکاری کوچک برادرها را به بخشی از نقاشی تبدیل می‌کرد.

تا اینکه سید رضا تصمیم گرفت خودش راهی جبهه شود. بخشی از مسئولیت کار هم روی دوش جعفر دوازده ساله افتاد. خودش از آن روزهای می‌گوید: سید رضا رفت و من ماندم و آن پرده‌ها. خودم شروع کردم. همان جابود که واقعا پیشرفت کردم. کم‌کم در کنار نوشته‌ها، شروع کردم به کشیدن گل و مرغ و نقاشی‌ام هم بهتر شد. دیگر فقط کمک دست برادرم نبودم؛ خودم باید کار را انجام می‌دادم و همین باعث شد خیلی چیزهای یاد بگیرم.

از آن روزها خاطرات زیادی دارد؛ «خانواده‌هایی می‌آمدند که چشم‌هایشان پر از اشک بود و برای مادامی می‌کردند. شرایط سختی بود، اما همین دعاها خستگی را از تنمان درمی‌آورد. یک بار هم برای یکی از پدرهای شهدای کوچه مان، بی‌آنکه بدانند پرده نوشتیم و سردر خانه‌اش نصب کردیم. آن بنده خدا از نظر روحی خیلی تحت فشار بود و وقتی پرده را دید، شوکه شد. آمد و با مادام عوا کرد. ما هم شرایطش را درک کردیم و ناراحت نشدیم. بعد از مدتی، خودش تبدیل شد به یکی از کسانی که در پارچه نویسی‌ها کمکمان می‌کرد».



۲۳ سال تدریس قرآن

برای سید جعفر سرور، قرآن ویژه‌ترین جایگاه را در زندگی دارد. مسیرش را بیشتر در حوزه تلاوت، تجوید و آموزش قرائت ادامه داده و حتی گواهی نامه بین‌المللی تدریس قرآن را از سازمان تبلیغات اسلامی دریافت کرده است.

حالا ۲۳ سال است که تدریس می‌کند. سال‌هایی که از کلاس‌های حضوری و جمع‌های کوچک شروع شده و بعد از همه‌گیری کرونا، کلاس‌هایش حالا بیشتر مجازی برگزار می‌شوند و شاگردانش فقط به محله و شهر خودش محدود نیستند. حدود پنجاه شاگرد دارد. از شهرهای مختلف که بعضی از آن‌ها امروز خودش به قاریانی شناخته شده و حتی بین‌المللی تبدیل شده‌اند. در کنار تدریس، سال‌هاست در فعالیت‌های قرآنی محله هم حضور دارد. چند دوره در مسابقات اداره امور مساجد به عنوان داور شرکت کرده و در مساجد مختلف محله به آموزش قرآن پرداخته است. اما شاید صمیمی‌ترین بخش این سال‌ها، جلسه‌ای باشد که برخلاف کلاس‌های رسمی، هنوز حال و هوای همان جلسات خانوادگی دوران کودکی را دارد؛ جلسه امام حسن مجتبی (ع) که نزدیک به بیست سال است هر هفته در خانه یکی از اعضا برگزار می‌شود. اعضای جلسه از سنین مختلف کنار هم می‌نشینند، قرآن می‌خوانند و او گوش می‌دهد و اگر در قرائت یا تجوید اشکالی باشد، همان‌جا آن را اصلاح می‌کند. گویی حلقه‌ای که پدرش سال‌ها پیش در خانه کودکی او شکل داده بود، حالا بعد از گذشت چند دهه، به دست خودش ادامه پیدا کرده است. او در سال‌های اخیر قدم دیگری هم در این مسیر برداشته و به حفظ قرآن روی آورده است. شش جزء را حفظ کرده است و حالا می‌خواهد این مسیر را ادامه دهد و تعداد بیشتری از آیات را در حافظه‌اش جای دهد.

خوش‌نویسی مادر همه این سال‌ها کنار او مانده؛ گاهی پررنگ‌تر و گاهی در حاشیه. او از مدت‌ها

پیش به تدریس این هنر هم مشغول بوده و تجربه سال‌های طولانی کار و آموزش، پشتوانه اصلی‌اش بوده است. با این حال، سال گذشته تصمیم گرفت آموزش‌هایش را شکل اصولی‌تری بدهد و برای همین گواهی نامه انجمن خوش‌نویسان ایران را هم دریافت کرد.



خط، من را به آیه‌های قرآن می‌رساند

می‌گوید: شیوه‌ای که در آن، قبل از آنکه دست به قلم ببری، باید خوب دیدن را یاد بگیری؛ «چیزی که استاد‌های من همیشه روی آن تأکید داشتند، این بود که در خوش‌نویسی اول باید چشم کار کند. می‌گفتند ۵۵ دقیقه نگاه کن و فقط ۵ دقیقه بنویس. یعنی بنشین و خط استاد را ببین، چم و خم حروف را نگاه کن، ببین کجا قلم را می‌چرخاند، کجا فشار دستش را کم و زیاد می‌کند، فاصله‌ها را چطور رعایت می‌کند. وقتی خوب دیدی، تازه قلم را بردار و بنویس. خوش‌نویسی فقط این نیست که دستت راه بیفتد؛ چشم باید تربیت شود.» او اما مهم‌ترین نکته‌ای را که از استادانش یاد گرفته است، این طور بیان می‌کند: اما برای من، مهم‌تر از خود خط، چیزی بود که استاد از نظر اخلاق و دین به شاگردش یاد می‌داد. من همیشه اعتقاد داشتم استاد خوش‌نویسی فقط نباید خط یاد بدهد. باید درس اخلاق و دین هم بدهد، چون این هنر، در اصل هنر اخلاق است. مابیشتر چیزهایی که می‌نوشتیم آیه‌های قرآن بود، پند و اندرزهای حکیمانه بود، حرف‌هایی که باید اول خود آدم به آن‌ها عمل کند و بعد بنویسد. شاید به همین دلیل بود که در زندگی من، قرآن حتی از خط هم پررنگ‌تر شد. من خط را از قرآن جدا نمی‌دیدم. وقتی قرار بود آیه‌ای را بنویسم، باید اول خودم آن را می‌فهمیدم و بیا آن زندگی می‌کردم. برای همین هرچه بیشتر وارد خوش‌نویسی شدم، بیشتر به قرآن نزدیک شدم. خط برای من فقط یک هنر نبود؛ راهی بود که دوباره و دوباره مرا به قرآن برمی‌گرداند.

جنگ که تمام شد، مسیر زندگی سید جعفر سرور کم‌کم شکل تازه‌ای پیدا کرد. استعدادش در هنر خوش‌نویسی در مدرسه دیده و شناسایی شد و او را به سمت یادگیری جدی‌تر این هنر برد. او بیرون از ساعت مدرسه به دیدار استادان خوش‌نویسی می‌رفت؛ استادانی از جمله محمدعلی کریمی و استاد اسماعیل قوچانی که از استادان برجسته این هنر بودند. نزد آن‌ها، خط را اصولی‌تر می‌آموخت و با شیوه‌های مختلف خوش‌نویسی، از ثلث و نسخ گرفته تا نستعلیق آشنا شد. او ساعت‌ها در خانه می‌نشست، کاغذ و دوات را مقابلش می‌گذاشت و بارها یک خط و یک حرف را تکرار می‌کرد تا دستش با آنچه چشمش می‌بیند، هماهنگ شود.

در میان این تمرین‌ها، چیزی که بیش از همه توجه استادانش را جلب کرد، توانایی‌اش در کار با قلم‌نی‌های دانگ بزرگ بود. نوشتن با این قلم‌ها دشوار است و اجرای خط جلی و نوشته‌های درشت، مهارت و تسلط بیشتری می‌خواهد. اما برای آقا سید جعفر، سال‌هایی که پرده نویسی کرده بود، حالا تبدیل به یک امتیاز شده بود. سید جعفر سرور از شیوه‌ای که استادانش برای یادگیری خوش‌نویسی به او آموخته بودند،



راهی که ادامه دارد

با همه این سال‌هایی که پای تدریس گذاشته، خودش می‌گوید بهترین لحظه‌هایش گاهی خلوت خانه و همان میز چوبی کوچک، جایی است که بیشتر از هر کلاس و جلسه‌ای حالش را خوب می‌کند؛ لحظه‌هایی که خودش می‌ماند و کاغذ و قلم و سکوت.

می‌گوید خوش‌نویسی بیش از آنکه به ساعت و برنامه وابسته باشد، به حال آدم بستگی دارد؛ «خط به حال آدم بستگی دارد. ممکن است با قصد تمرین بنشینم پشت میز، اما آن‌طور که می‌خواهی پیش نرود. ممکن است ساعت‌ها بنشینم و هرچه می‌نویسم، آن چیزی نشود که در ذهنت داری. اما گاهی نصفه شب ناگهان از خواب بیدار می‌شوی و چیزی تو را به سمت نوشتن می‌کشاند. آن موقع ممکن است بهترین و تمیزترین خط هایت را بنویسی. انگار خود خط می‌داند چه زمانی باید روی کاغذ بیاید.»

پشت این خلوت اما خانواده‌ای ایستاده که سال‌هاست آرامش لازم برای این لحظه‌ها را برایش فراهم کرده‌اند. خودش از همراهی همسرش، بی‌بی زهرا غریبی، می‌گوید: از اینکه او همیشه تلاش

کرده شرایط خانه طوری باشد که او بتواند با خیال راحت به کارش برسد و بدون دغدغه، ساعت‌هایی را پای قرآن و خط بگذراند. این علاقه حالا به دخترهایش هم رسیده است. ریحانه، حسنا و حانیه، سه دختر او، هر کدام به شکلی با خط پدرشان مانوس شده‌اند و گاهی ساعت‌ها کنارش می‌نشینند و تمرین می‌کنند. قلمی که سال‌ها پیش در دست پدرشان برای نخستین بار روی پرده‌های بزرگ حرکت کرد، حالا در دست دخترها هم می‌چرخد؛ انگار خط، مثل بخشی از یک میراث خانوادگی، آرام‌آرام از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود.

و شاید همین تصویر، بیش از هر چیز دیگری قصه زندگی او را کامل کند؛ پدری که روزی پنج پسرش را برای جلسه قرآن دور هم جمع می‌کرد و حالا یکی از آن پسرهای پشت میز کوچکش نشسته و دخترهایش را کنار دستش می‌بیند؛ میان صدای آرام قلم‌نی و سفیدی کاغذ، همان راهی که سال‌ها پیش در خانه پدری آغاز شد، هنوز ادامه دارد.

۱۵ سال تابلوسازی

سید جعفر سرور حدود پانزده سال در چهل تابلوسازی داشته است؛ تابلوهایی که خودش طراحی و خطاطی می‌کرد، قاب می‌گرفت و می‌فروخت. برخی از تابلوهای شهری هم حاصل همان سال‌هاست و هنوز رد قلمش را می‌توان در گوشه و کنار شهر دید.

حالا که خودش خادم حرم امام رضا (ع) است، بخشی از این رد پا را در حرم هم می‌بیند. می‌گوید بسیاری از تابلوهای حرم، از جمله نام باب‌ها و ورودی‌ها را خودش نوشته است؛ موضوعی که برایش خوشحال‌کننده است، چون می‌داند بخشی از خط و هنر او در شهری که در آن زندگی کرده و در حرم امام رضا (ع) به یادگار مانده است.



پدربزرگ ۶۳ ساله محله جلالیه، خانواده را بزرگ‌ترین سرمایه عمرش می‌داند

شیرینی زندگی با ۱۰ نوه



راه تجربه

سید محمد عطائی | بعضی خانواده‌ها را می‌شود از شکل ایستادنشان کنار هم شناخت؛ از دستی که روی شانه دیگری قرار گرفته، از خنده‌هایی که میان نسل‌های مختلف رد و بدل می‌شود و از پدربزرگی که فقط بزرگ‌تر خانواده نیست، بلکه یکی از رفیق‌های جمع است. سید محمد حسینی شاه‌نشین سفلی برای فرزندان و نوه‌هایش چنین جایگاهی دارد؛ پدری صبور و مهربان که حالا در کنار چهار فرزند و ۱۰ نوه، بخش مهمی از روزهای زندگی‌اش را می‌گذراند. مردی که سال‌های جوانی‌اش را در جبهه و خدمت نظامی گذرانده، اما شیرین‌ترین خاطره‌اش در میانه جنگ، در آغوش گرفتن فرزند برای نخستین بار بوده است.



روزی پدر و مادر هم از طریق بیچه‌ها زیاده می‌شود، چه برسد به خود بیچه‌ها.

● شیرینی عمیق نوه داشتن

برای او تفاوتی در اصل محبت به فرزندان وجود ندارد، اما معتقد است رفتار فرزندان در طول زمان می‌تواند این محبت را عمیق‌تر کند؛ در طول زمان، این بیچه‌ها هستند که با رفتار خوبشان، احوالپرسی و محبت، مهر بیشتری در دل مادر و پدر می‌اندازند.

چهار فرزند سید محمد، برای او ۱۰ نوه به دنیا آورده‌اند؛ نسلی که حالا بخش مهمی از زندگی او را شکل می‌دهد. خودش هم اعتراف می‌کند که پیش از پدربزرگ شدن، حرف کسانی را که می‌گفتند نوه از فرزند شیرین‌تر است، باور نمی‌کرد؛ «فرزند بادم و نوه مغز بادم است. هر دو عزیزند، ولی نوه شیرین‌تر است. من زمانی که نوه نداشتم، این حرف را باور نمی‌کردم و می‌گفتم محال است نوه از فرزند شیرین‌تر باشد؛ اما برای خودم همین طور شد.»

دلیلش را هم این‌طور توضیح می‌دهد: چون نوه بیشتر شبیه پدربزرگ و مادربزرگ می‌شود. بارها دیده‌ام که پدر و مادر با فرزندشان قهرند، اما به خاطر دیدار نوه‌ها آشتی می‌کنند.

فرزندم را دیدم، هم زمان هم احساس عزت و غرور داشتم و هم به شدت احساس مسئولیت کردم؛ به خصوص همان لحظه‌ای که فهمیدم را در آغوشم گرفتم. بعد از فهمیده، فائزه سادات در سال ۱۳۶۹، یحیی در سال ۱۳۷۲ و مائده سادات در سال ۱۳۷۷ به دنیا آمدند. چهار فرزند، خانواده را بزرگ‌تر و به گفته سید محمد، زندگی را پربرکت‌تر کردند.

● هر فرزند، برکت تازه

وقتی از تعداد فرزندان و سختی‌های زندگی می‌پرسیم، پاسخ سید محمد روشن است: «اصلاً پشیمان نشدم؛ چون اعتقاد داشتم فرزند باعث رحمت است.»

او حتی بخشی از تغییر شرایط زندگی‌اش را به حضور فرزندان‌اش مربوط می‌داند و می‌گوید با آمدن بیچه‌ها، زندگی‌اش برکت بیشتری پیدا کرده است. به خصوص تولد مائده سادات برایش خاطره‌ای متفاوت داشته است؛ «زمانی که همسرم مائده را باردار بود، خیر و برکت زیادی وارد زندگی‌مان شد و من هم به همین علت نامش را مائده گذاشتم.»

به باور او، فرزند داشتن حتی در شرایط اقتصادی سخت امروز هم نباید تنها با محاسبه هزینه‌ها سنجیده شود؛ «خدا در قرآن وعده داده که

● لحظه شماری برای رسیدن به خانه

سید محمد از سال ۱۳۶۰ که هفده سال داشت تا پایان جنگ تحمیلی در جبهه بود و از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ به عنوان نیروی ویژه و تکاور عملیات ویژه در نیروی دریایی خدمت می‌کرد. شرایط خدمت طوری بود که گاهی ۳۵ روز دور از خانه می‌ماند و فقط ۱۰ روز مرخصی داشت. با این حال، هر بار که به خانه برمی‌گشت، خانواده برایش معنای دیگری از زندگی بود. او می‌گوید: بیچه‌ها شیرینی زندگی هستند. زمانی که پدر شدم، لحظه شماری می‌کردم که ساعت خدمتم تمام شود و خودم را به خانه برسانم.

از همسرش، بی بی جهان پایدار، نیز به نیکی یاد می‌کند؛ همسری که پنج سال پیش بر اثر بیماری از دنیا رفت و خاطراتش همچنان در خانه و میان فرزندان و نوه‌ها زنده است.

● اولین آغوش پدرانه

سال ۱۳۶۵، نخستین فرزند خانواده، فهمیده سادات، به دنیا آمد. برای سید محمد که آن زمان فقط ۲۲ سال داشت، پدر شدن تجربه‌ای تازه و متفاوت بوده است. او تعریف می‌کند: در آن سن و سال، پدر شدن متفاوت‌ترین تجربه عمرم بود. وقتی

وقتی اشک پدر را دیدم

فهمیده سادات، دختر ارشد خانواده، پدرش را با یک جمله توصیف می‌کند: «پدرم یک عشق واقعی است.» او از سال‌های زندگی در کنار پدرش، بیش از هر چیز مهربانی و صبر او را به یاد دارد و می‌گوید: در این همه سال عصبانیت و بد خلقی پدرم راننده‌ام. یکی از ماندگارترین خاطرات فهمیده نیز به روز عروسی‌اش برمی‌گردد؛ روزی که لباس عروسی به تن داشته و پدرش او را در آغوش گرفته است. چشم‌های سید محمد خیس شده بود؛ لحظه‌ای که برای فهمیده اهمیت زیادی دارد، چون پیش از آن هرگز اشک پدرش را ندیده بود.

پدری که همیشه کنار فائزه بود

فائزه سادات که خودش حالا چهار فرزند دارد، بهترین ویژگی پدرش را در سه واژه خلاصه می‌کند: مهربانی، دلسوزی و فداکاری. او می‌گوید: پدرم در تمام سختی‌ها و مشکلات کنارم بوده و هر زمان به کمک نیاز داشتم، حمایت کرده است. خاطره ماندگار فائزه هم همانند خواهرش به شب عروسی‌اش برمی‌گردد؛ شبی که برای فائزه، همان نگاه و اشک‌های پدر، یکی از ماندگارترین تصویرهای زندگی‌اش است.

پلی استیشن بازی کردن با پدربزرگ

پارسا باقری، سیزده ساله و فرزند فهمیده سادات، پدربزرگش را بیشتر با شوخی‌ها و خنده‌هایش معرفی می‌کند و می‌گوید: پدربزرگم آدم شوخی‌است و همیشه ما را می‌خنداند. پارسا می‌گوید یکی از سرگرمی‌های مشترکشان بازی پلی استیشن است؛ زمانی که کنار هم می‌نشینند و حسابی وقت می‌گذرانند. اما شاید مهم‌ترین ویژگی باباجون از نگاه او مهربانی باشد؛ «هرگز، هیچ وقت عصبانیتش را ندیده‌ام.»

پسر باباجون

محمد علی صفری، دوازده ساله و فرزند فائزه سادات، پدربزرگش را «باباجون» صدا می‌زند. پدربزرگش هم گاهی او را «پسر بابا» صدا می‌کند. محمد علی می‌گوید: خیلی دوستش دارم. محبتش خیلی زیاد است.

با هم دوستیم

پریسا باقری، بیست ساله و بزرگ‌ترین نوه سید محمد، رابطه‌اش با باباجون را چیزی فراتر از رابطه معمول پدربزرگ و نوه می‌داند. او باباجونش را «باباجون» صدا می‌زند و سید محمد هم در پاسخ، او را «عشق من» خطاب می‌کند. پریسا می‌گوید: با هم دوستیم. بهترین لحظات کنار هم بودنمان وقتی است که با هم حرف می‌زنیم و خوشیم. لحظاتی که در تمام این سال‌ها برایم خاطره یک پدربزرگ مهربان را ساخته است.





نیاز درختی، راوی روزهای انقلاب در محله کوی سلمان، به فرزند شهیدش پیوست

پدر و پسر، در همسایگی هم



یاد آشنا

آقایان از روز ۱۰ شهریور نیز خاطره ای فراموش نشدنی داشت؛ روزی که درگیری ها به اطراف استانداری کشیده شد و حضور تانک ها، خیابان های شهر را به صحنه ای پرخطر تبدیل کرد. آن روز پدر و پسر در کنار هم بودند. آقایان تعریف کرده بود: «وقتی تانک ها آمدند، من و علی اکبر رفتیم کنار بیمارستان امام رضا (ع) سنگر گرفتیم. پسر شهیدم وقتی تانک ها را دید، من و خودش را انداخت داخل جوی تا آسیبی به ما نرسد».

● شکر خدا برای فرزندان انقلابی

آقایان مدتی بود درگیر بیماری سرطان بود و بیماری آرام آرام توانش را گرفت تا اینکه یک روز حالش وخیم تر شد و او را به بیمارستان شهید هاشمی نژاد منتقل کردند. آقایان بستری شد؛ اما همان روز، فرزندانش تصمیم گرفتند برای حضور در مراسم تشییع پیکر رهبر شهید راهی مراسم شوند.

فاطمه رحیم زاده می گوید: آقایان از تصمیم فرزندان ناراحت نشد. برعکس، از اینکه بچه هایش در مسیر انقلاب حضور دارند، خدا را شکر کرد. فرزندان به مراسم رفتند و آقایان در بیمارستان ماند. حالش بدتر شد و همان روز سرانجام چشم هایش را بست.

حالا او در قطعه صالحین بهشت رضا (ع)، در فاصله ای کوتاه از مزار علی اکبر، آرام گرفته است؛ پدری که سال ها آرزوی دیدار دوباره پسرش را داشت و سرانجام، خودش راهی همان مسیری شد که علی اکبر سال ها پیش رفته بود.

کرده بود، از جلسات مخفی چهارنفره، اعلامیه ها و نوارهایی می گفت که شبانه دست به دست می شدند. حتی یک بار مأموران ساواک برای پیدا کردن «حسین درختی» به سراغ بنگاه او آمده بودند؛ درحالی که روی جواز کسبش نوشته شده بوده «نیاز درختی». همان تفاوت نام، همراه با هوشیاری همسرش که نوارها و اعلامیه ها را در باغچه پنهان کرده بود، باعث شد آن روز خطر از کنارشان عبور کند.

● خاطراتی که زنده ماند

اما روایت آقایان از انقلاب، بدون شهید علی اکبر کامل نمی شد. پسرش در بسیاری از تظاهرات همراه پدر بود؛ حتی در روزهایی که شهر مشهد شاهد درگیری های خیابانی بود.



عطائی آقایان را اهالی محله کوی سلمان خوب می شناختند؛ مردی که نامش با سال های دور این محله، روزهای انقلاب و پسری که برای دفاع از میهن شهید شد، گره خورده بود. حسین درختی، معروف به «آقایان»، پدر شهید علی اکبر درختی بود؛ پدری که دو بار مهمان «شهرآرامحله» شد و در ۱۱ بهمن ۱۳۹۵ و ۱۹ بهمن ۱۳۹۹، از خاطرات سال های انقلاب و جنگ برایشان گفت. حالا اما خودش از میان ما رفته است؛ در هشتاد و چهار سالگی و در روزی که فرزندانش با رضایت او، برای بدرقه پیکر رهبر شهید رفته بودند.

● پدری که همیشه دلتنگ بود

فاطمه رحیم زاده، همسر آقایان، از روزهایی روایت می کند که زندگی مشترکشان با هشت فرزند و خاطرات علی اکبر می گذشت. او می گوید: آقایان همیشه از پسر شهیدش یاد می کرد. گاهی با او حرف می زد و به مزار و جایگاهش فکر می کرد. بارها از زبان او شنیدم که می گفت: «پسر من تو خوشبختی و جای خوب است و کاش مثل تو شهید می شدم».

● سهم آقایان از روزهای انقلاب

آقایان متولد ۱۳۲۱ بود و از سال ۱۳۵۱ در محله کوی سلمان زندگی می کرد؛ زمانی که این محدوده هنوز چند خانه بیشتر نداشت. او بعدها یکی از شاهدان و راویان شفاهی روزهای منتهی به انقلاب در این محله شد. در خاطراتی که برای «شهرآرامحله» تعریف

● آخرین مدالت را کی گرفتی؟

سال گذشته در اولین دوره مسابقات خردسالان و نونهالان شهر فرهادگرد در رشته کشتی آزاد که در فرمان برگزار شد، توانستم مدال طلا بگیرم.

● آزاد یا فرنگی و چرا؟

کشتی آزاد دوست دارم چون در آن دستم بازتر است و می توانم بیشتر جنگنده باشم. سبک این رشته را بیشتر می پسندم و وقتی مسابقه می دهم دوست دارم تا آخرین لحظه تلاش کنم و برای بردن بجنگم.

● الگوی ورزشی ات چه کسی است؟

علاوه بر استادم، رحمان عموزاد الگوی من است. او کشتی گیر جنگنده ای است و من تقریباً تمام مسابقاتش را دنبال می کنم. سبک کشتی گرفتنش را دوست دارم و دوست دارم در آینده بتوانم مثل او با قدرت و جنگندگی کشتی بگیرم.

● مربی ات چه نقشی در مسیر ورزشی ات داشته است؟

استادم هاشم عفت پناه از همان ابتدا کشتی را به من اصولی یاد داده است و علاوه بر فنون کشتی، روی آمادگی جسمانی ما هم کار می کند. تمرین های بدن سازی با کشت هم بخشی از تمرین های ماست و کمک می کند برای مسابقات آماده تر باشیم.

● برای آینده چه هدفی داری؟

می خواهم در مسابقات بین المللی شرکت کنم و برای کشورم افتخار آفرینی کنم. دوست دارم مدال های بیشتری بگیرم و یک روز به جایی برسم که در مسابقات بزرگ بین المللی روی سکوی قهرمانی بایستم.

مسیر ورزشی نوجوان محله شهید شیروودی از توپ فوتبال به تشک کشتی رسیده است



جنگنده مثل رحمان عموزاد

هفته دفاع مقدس، به دست آوردم. این رقابت ها به صورت بین باشگاهی برگزار شد و برای من که تازه وارد فضای مسابقات شده بودم، تجربه خیلی مهمی بود. وقتی مدال گرفتم، مربی و خانواده ام خیلی تشویقم کردند و همین باعث شد انگیزه بیشتری برای ادامه دادن داشته باشم.

● شیرین ترین مدالی که گرفته ای کدام است؟

مربوط به چهارمین دوره جشنواره ورزشی رمضان است که در اسفند سال ۱۴۰۳ برگزار شد و توانستم مقام اول استانی را به دست بیاورم. حریفانم خیلی سرسخت بودند و برای اینکه بتوانم اول شوم، خیلی تلاش کردم. وقتی مسابقه تمام شد و فهمیدم قهرمان شده ام، حس خیلی خوبی داشتم.



سحر نیکو عقیده | مسیر ورزشی اش از کوچه و توپ فوتبال شروع شد اما خیلی زود راهش را به سمت تشک کشتی پیدا کرد. تابستان هایی که ساعت ها با بچه های محله فوتبال بازی می کرد، کم کم جای خود را به تمرین های منظم کشتی داد. آشنایی با این رشته از طریق یکی از دوستانش شکل گرفت و علاقه ای که در همان روزها در وجودش جوانه زد، آن قدر جدی بود که پدرش تصمیم گرفت او را به سالن کشتی شهید شیروودی ببرد.

سعید علی پناه یازده ساله ساکن محله شهید شیروودی است. او نیز نظر استاد هاشم عفت پناه تمرین می کند و می گوید هر روز برای بهتر شدن انگیزه بیشتری دارد.

● چطور شد که از فوتبال به کشتی رسیدی؟

ورزش را با فوتبال شروع کردم و تابستان ها تقریباً همیشه در کوچه با بچه ها فوتبال بازی می کردم. بعد از مدتی یکی از دوستانم درباره کشتی با من صحبت کرد و باعث شد به این رشته علاقه مند شوم. به خاطر همین پنج سال پیش پدرم من را در سالن کشتی شیروودی ثبت نام کرد.

● اولین مدالت را یادت هست؟

یک مدال برنز بود که سال ۱۴۰۱ در مسابقات کشتی آزاد خردسالان، بسیجی شهید، به مناسبت

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، ارونند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیروودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهید رجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجادیه، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه



دبستان دولتی شهید خیرزاده در میانه کوچه قرار دارد؛ مدرسه‌ای که بیش از ۳۵ سال از عمر آن می‌گذرد و از سال ۱۳۹۰ پس از دودوره‌ای شدن مقطع ابتدایی، تنه‌دانش آموزان دوره اول را ثبت نام می‌کند.



لوله تأمین آب تانکرهای شهرداری روی چاه موتور قدیمی و در بخش انتهایی کوچه قرار دارد؛ سازه‌ای که یادآور روزهایی است که زمین‌های این محدوده، پیش از گسترش بافت شهری، یکپارچه در اختیار حوزه کشاورزی بوده‌اند.



کوچه‌ای میان مدرسه و زمین کشاورزی

عطائی | کوچه شهید اسماعیل پور ۶ در محله حسین‌آباد، اگرچه به نام شهید حسن حامد مارشک مزین شده است، برای بسیاری از اهالی هنوز با نام «کوچه مدرسه خیرزاده» شناخته می‌شود؛ معبری کوتاه که در امتداد خود، از زمین‌های کشاورزی و جوی آب قدیمی به مدرسه و در نهایت به مجموعه‌ای از واحدهای خدمات خودرویی می‌رسد.



در انتهای معبر، مجتمع خدمات خودرویی سامان قرار دارد؛ مجموعه‌ای که سال ۱۳۸۵ با هدف تجمیع خدمات و رفاه حال شهروندان افتتاح شد و در آن مشاغل مانند مکانیکی، صافکاری، نقاشی خودرو، تعویض روغن و باتری سازی فعالیت می‌کنند.



آب جوی زمین‌های کشاورزی از چاه موتور قدیمی و با عبور از زیر بولوار شهید اسماعیل پور، به ابتدای این معبر می‌رسد. جریان کم‌آب آن در روزهای گرم، گاهی بهانه‌ای برای آب‌بازی کودکان می‌شود.

در ابتدای کوچه، هنوز زمین‌های کشاورزی آقای احسان امام جمعه زیر کشت است؛ تصویری متفاوت از یک محله شهری که بخشی از گذشته کشاورزی حسین‌آباد را همچنان حفظ کرده است.